

قرآن و روش هدایتی آن

## قرآن و روش هدایتی آن

نقل از کتاب گفتار ماه

سال سوم، تتمه سخنرانی‌های سال ۱۳۴۱-۱۳۴۲

کتابخانه صدوق

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



## قرآن و روش هدایتی آن

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِقُرْآنٍ وَّ اَبْصَرَ طَرِيقَنَا بِهَذَا الْبُرْهَانِ، وَّ الصَّلَاةُ وَّ السَّلَامُ عَلٰی مَنْ اُنْزِلَ عَلَيْهِ الْكِتَابُ وَّ عَلٰی آلِهِ وَّ اَصْحَابِهِ حَامِلِيْ وَحْيِهِ وَّ رِسَالَاتِهِ.

اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ. ﴿اِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِيْ لِلَّتِي هِيَ اَفْوَمٌ وَّ يَبْشُرُ الْمُؤْمِنِيْنَ الَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ الصَّالِحَاتِ اَنْ لَهُمْ اَجْرًا كَبِيْرًا﴾<sup>۱</sup>

در این اجتماع ما بحمدالله محسوس است که هر بار بحث‌ها بهتر و علاقه‌مندی‌ها بیشتر می‌شود. متأسفانه من توفیق نیافتم بیشتر از یک جلسه، که این دومین آن است، حضور آقایان برسم. یادم می‌آید در آن جلسه‌ای هم که بحث می‌کردم، مثل این جلسه، دچار ناراحتی و کسالت شدم. در هر حال، با انقباض قدسیه آقایان و با زحمتی که کشیده شده و از این اجتماعی که از نخبه مردان اهل فکر و نظر و ایمان و عقیده فراهم شده، از خدا استمداد می‌جویم که این بحث را به جایی برسانم؛ گرچه استیفای آن مشکل است.

درباره روش هدایتی قرآن کریم یک قسمت بحث این است که اساساً قرآن در دنیامان چه سمتی دارد و چه کاری از این کتاب کریم برمی‌آید، که از معارف و علوم و تحقیقات و فنون و اکتشافات برنمی‌آید؟ بحث دوم راجع به این است که چرا قرآن از محیط زندگی اجتماعی مسلمان‌ها برکنار شده و آن حجاب‌هایی که بین مردم و قرآن هست چیست و راه برداشتن این حجاب‌ها و رسیدن به قرآن و اتصال به این منبع فیاض وحی، کدام است؟

گمان نمی‌کنم این دو بحث را به طوری که مفید، مؤثر و منتج باشد در یک شب بتوانم به جایی برسانم. اینک به قسمت اول این بحث می‌پردازیم؛ اگر مجالی شد، قسمت دوم را

۱. «قطعاً این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می‌نماید، و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند، مژده می‌دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود». اسراء (۱۷)، ۹.



هم، به طور مجمل و مختصر، آن قدر که به نظر قاصر من می‌رسد، خدمتتان عرض می‌کنم؛ اگر نشد، می‌گذاریم برای جلسه دیگر.

### قرآن؛ کتاب هدایت انسان

اما مطلب اول، که قرآن چه سیمتی در دنیا دارد و چه خلایبی است که قرآن می‌تواند پر کند و غیر قرآن نمی‌تواند؟ این سئوالی است که هم غیر مسلمان و هم مسلمان‌هایی که برکنار از دین‌اند به زبان می‌آورند و هم زبان حال بعض مسلمان دیندار است، برای اینکه عمل آن‌ها هم نسبت به قرآن اعلام‌کننده همین مطلب است که قرآن سیمتی در جهان امروز ندارد و فقط کارشان تقدیس قرآن است و احترام به کتاب عتیق و تشریفات، تبرکات و خلاصه استفاده از قرآن برای از سر حد مرگ به آن طرف! خصوص در این مملکت شیعه. بین ما مردم شیعه این مطلب بیشتر ظاهر است. هر جا که صدای قرآن با آهنگ عزا بلند می‌شود سخن از مردن، گور و تلقین پس از مرگ است! پس، عملاً هم اعلام می‌کنیم که این کتاب مقدس جنبه تشریفاتی دارد و مربوط به عالم اموات و بعد از مرگ است که این مطلب از جنبه حیات معنوی مسلمان‌ها و زنده کردن روح اسلامی در مسلمانان و بلکه برای همه دنیا مطلب بسیار مهمی است و باید هر چه بیشتر این موضوع بررسی شود. ببینیم که قرآن اگر محل و جایی در دنیا دارد، محل و جایش را بیان کنیم؛ اگر هم جایی ندارد، مسکوت بگذاریم.

آنچه از خود قرآن و تعریف آن به دست می‌آید این است که قرآن کتاب هدایت است. این روش تقریباً طبیعی و فطری است که در آغاز هر کتاب و هر فن و هر علمی باید نتیجه و غایت و موضوع آن بررسی شود. به اصطلاح علمی می‌گویند امتیاز علوم به حسب امتیاز موضوعات آن‌هاست. گاهی هم دو علم یک موضوع دارد، ولی به حسب حیثیات مختلف است؛ چنان‌که مثلاً علم طب و علم تشریح سابقاً یکی بوده و حالا که دو علم جداگانه شده است و علم طب موضوعش بدن از جهت انحراف‌ها و عوارض‌ها و بیماری‌هاست و علم تشریح یا آناتومی تنها به بررسی ساختمان اندام‌ها می‌پردازد. این مطلب که موضوع هر علمی ممیز آن است، ظاهراً در قرآن هم مورد توجه قرار گرفته است. قطع نظر از طرز تدوین قرآن و تنظیم آیات و سوره‌های آن که به چه صورت و روش یا دستوری است، از حیث نظام طبیعی و فطری مانند همه کتب و تألیفات دیگر است و باید هم همین‌طور باشد.



نخستین سوره قرآن کریم سوره «حمد» است که جزو برنامه شبانه روزی عبادت مخصوص ما یعنی «نماز» است. در روایت است که «**لَا صَلَوةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ**»<sup>۱</sup>. این سوره مختصر فهرستی است از همه قرآن؛ چنان که غالباً در دیباچه و فهرست هر کتابی رئوس مطالب یادآوری می شود یا به اصطلاح «براث استهلال» آورده می شود. سپس می بینیم که، معمولاً و عرفاً، به تعریف علم و بیان موضوع و غایت آن می پردازند و گاهی تعریف و موضوع و نتیجه یکجا ذکر می شود. قرآن کریم هم، پس از سوره «حمد»، به همین روش پیش آمده: «**ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ**»<sup>۲</sup>. پس معرف و غایت آن هدایت است. هدایت برای انسان است و موضوع آن انسان از جهت تقواست. موضوع بحث قرآن همین است: انسان از حیث تقوایش، نه از جهت سازمان بدنی، نه از جهت احتیاجات زندگی، نه از جهت سازمان نفسانی، بلکه از جهت خود و ممیزات نفسانی. کمال و سعادت و خیر و شر انسانی مورد بحث است. بنابراین، قرآن کتاب هدایت است.

### هدایت و اهمیت آن

اما هدایت، یعنی چه؟ هدایت برای انسان چه ارزشی دارد؟ چنان که عرض کردم، امروز بسیاری از مردم، خصوصاً آنهایی که اختراعات و پیشرفت علوم و اکتشافات روز بر مغز و فکرشان مستولی شده و مقهور و خودباخته پیشرفت تمدن کنونی بشری شده اند، می گویند آدمی از آن جهت که احتیاج به قوانین دارد، دانشگاه های حقوق، علمای حقوق و قوانین و حدود برای او کافی است.

اما از جهتی که مربوط به نظامات زندگی است، همین سیستم ها و تزهایی که در دنیا پیدا شده بالاخره یکی از این ها ارجح است و باید همان را چسبید و پیروی کرد. جهت دیگر که مربوط به صنایع و اختراعات و ارتباطات و رفت و آمدها و نیازمندی های امروز بشری است، این احتیاجات را هم اختراعات و صنایع رفع می کنند. گاهی هم، خیلی با دهن پر و لهجه صریح، می گویند که آقا امروز بشر خیز برداشته که به مریخ برود، دیگر قرآن و این گونه کتاب ها به چه درد می خورد و چه جایی دارد؟ اگر جایی دارد فقط برای سوگندی، تشریفاتی، تبرک و اسباب کشی به جایی و خواندن بر قبور اموات است! اما نکته

۱: (نماز اقامه نمی شود، مگر به خواندن سوره فاتحه الكتاب). الاحسائی، ابن ابی جمهور، عوالی اللئالی، سیدالشهدا،

ج ۳، حدیث ۶۵. ۲: «این کتاب هیچ شکی در آن نیست، راهنمای پرهیزگاران است». بقره (۲)، ۲.



مهم این است که بالاترین مطلب انسان هدایت است. بشر بیش از هر چیز احتیاج به هدایت دارد، همان‌طور که نور و آب و هوا برای انسان ضروری است، هدایت هم از ضروریات حیاتی انسان است، هدایت هم از ضروریات حیات انسان است. چرا؟ برای اینکه انسان موجودی است ممتاز و متشخص. از این جهت که صاحب اراده و اختیار است، باید زندگی‌اش را از روی اراده و اختیار تنظیم کند.

حیوانات برای تأمین زندگی فردی و نوعی خود برخوردار از هدایت غریزی‌اند: **«وَأَلَدَىٰ قَدَرٍ فَعْدَىٰ»**<sup>۱</sup>. به اندازه‌ای که مقدر شده راه زندگی را می‌شناسند؛ خطرات، آفات، دشمنی‌ها و دوستی‌ها را درک می‌کنند. هر حیوانی غذا و دیگر ضروریات حیات خود را تشخیص می‌دهد، محل و آشیانه‌اش را می‌سازد و طریق توالد و تناسل و بقای نوع را می‌شناسد. این هدایت‌ها از مبدأ غریزه است. اگر فی‌المثل از زنبور عسل بتوان پرسید که چرا این شکل و به این صورت زندگی را اختیار کرده‌ای یا این ماده را برگزیده‌ای، جوابی ندارد، چون خود نمی‌داند و محکوم غریزه است. این امتیاز تنها برای انسان است که از بند غرایز جسته - آن‌گرایزی که، به اندازه و در حد خود و به حسب حوایج و ضروریات محدود، هر موجودی را هدایت می‌کند و در همان حد نگاه می‌دارد و در آن تنوع و تطور نیست. این تحولی که در عالم حیات پیش آمده و از آن موجودی در عالم سر برآورده که به اختیار و اراده و عقل خود باید منافع و مصالح خود را تشخیص دهد و زندگی خویش را تنظیم و تکمیل کند. این موجود را آن هدایت غریزی و قبل از آن، عوامل طبیعی نمی‌تواند در حدی محدود نگاه دارد. متأسفانه انسان هم علی‌رغم همین حد عقلی که دارد نمی‌تواند غایت و نتیجه اعمال خودش را بررسی کند. یک قسمت مبدأ غریزی را در خدمت تأمین زندگی، ادامه حیات و جلب منافع قرار داده است؛ ولی با این حال احساس می‌کند که ذاتاً به این حد متوقف نیست و هدف‌های برتری می‌جوید و بیش از این احساس مسئولیت می‌کند و راه‌های نو می‌پوید و در حد جلب منافع فردی و غریزی چه‌بسا ضرر و زیان برای خود می‌خرد: **«وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا»**<sup>۲</sup>. انسان شرّ و خیر خودش را نمی‌تواند درست تشخیص دهد. علاوه بر این، عملش با دیگران ارتباط دارد. انعکاس عملش تنها به خودش بر نمی‌گردد. برای همین است

۱. «و آنکه اندازه‌گیری کرد پس راه نمود». اعلی (۸۷)، ۳.

۲. «و آدمی بدی را می‌خواهد، همان‌گونه که نیکی را می‌خواهد؛ و آدمی شتابزده است». اسراء (۱۷)، ۱۱.



که انسان در وهله اول به دریافت هدایت و راهنمایی به خیر و شرّ نهایی و نتیجه اعمالش محتاج است.

### اهمیت علت غایی هدایت

علما می‌گویند علت غایی از همه علل مهم‌تر و برتر است. هر عملی، هر صنعتی، مستند به علت فاعلی، علت مادی، علت صوری و علت غایی است. و در بین این‌ها علت غایی از همه مهم‌تر و بالاتر می‌باشد. همان علت غایی است که منشأ فاعلیت فاعل می‌شود. شما هر عملی که انجام می‌دهید، می‌خواهید به نتیجه آن برسید. بنابراین، اول تصور سود و زیان عمل را می‌کنید. مثلاً فکر می‌کنید که برای تزیین اطاقتان چه نوع میز و مبل و فرش و وسایلی لازم دارید و چه سود و بهره‌ای منظور نظرتان است. این تصور اول است. همین تصور منتهی به عزم می‌شود و انسان را وادار به کار می‌کند تا مثلاً سراغ مبل‌ساز و نجار برود، پول تهیه کند، سفته می‌دهد، هنر و دست کارگر و صنعتگر را به کار اندازد. این کوشش‌ها همان تصور و تشخیص نخست است که در وجود خارجی همان است که در آخر ظاهر و واقع می‌شود؛ مانند ترسیم دایره که از نقطه‌ای مبدأ و منتهی در آن یکی است. حرکت فکری انسان نیز از علت غایی شروع و به علت غایی هم ختم می‌شود. همین علت غایی محرک فاعل و فراآورنده ماده و صورت‌بخش آن است. شرافت و تأثیر و برتری اعمال هم از همین جهت غایات است. بنابراین، برای انسان از هر چه مهم‌تر همان هدایت به نتایج غایی است. هر چه نتایج اعمالش را مشخص و برتر بداند، به اندازه تصویر نتیجه، می‌تواند در خود قدرت عمل ایجاد کند. هر قدر نتیجه عمل را بالاتر گرفت، قدرت فعل و حرکت و تنظیم حرکت برای عمل قوی‌تر می‌شود. شخصی که صبح از خواب برمی‌خیزد محور فکرش این باشد که پولی درآورد، غذایی تهیه کند، شب برود به خانه‌اش و آن‌را بخورد و بعد هم بخوابد، قدرت فعلش در یک محیط محدود و مدار کوچکی است. زندگی‌اش مانند زندگی حیوان است. دیگری که افق درکش بالاتر از تأمین شکم و شهوات باشد و مثلاً شهرت و مقام بجوید، و دیگری بالاتر از آن‌را بخواهد و بر آن باشد که اثری از خود باقی بگذارد که پس از او در محیط وسیع‌تری به جا بماند و موج عملش پیش رود و در مسیر تاریخ قرار بگیرد و حتی از سرحد دنیا هم عبور کند. در هر صورت، خواه و ناخواه، چه انسان احساس کند، چه



نکند، اعمال او نتایجی خواهد داشت که به خودش یا به دیگران برمی‌گردد. ولی نتایج محدود و ناخودآگاه است. حدّ ارزش را مسئولیت و آگاهی و تشخیص تعیین می‌کند که هر چه بیشتر شد، ضربه و اثر عمل بیشتر خواهد بود؛ چنان‌که در قوانین و نوامیس طبیعی این اثر مضبوط است. پس، تشخیص و بررسی غایات و اهداف قبل از هر چیز، برای آن است که انسان بفهمد نتیجهٔ عملش تا کجا می‌رسد و چه آثاری به بار می‌آورد. این را نه مکتب‌های دنیا توجه دارند و فلاسفه و متفکران دنیا می‌توانند درک کنند و نه میزان و سنجشی برای آن معین شده است برای هر چیزی میزان سنجش کشف و معین کرده‌اند، مثلاً میزان برای حرکت باده‌ها، فشار و حرارت هوا، میزان فشار خون و حرارت بدن و ضربان قلب و غیره؛ اما میزان فشار و بُرد عمل کدام است و عمل تا کجا تأثیر می‌کند؟ دین میزان فشار عمل را به لفظ «ثواب» تعبیر و تعیین می‌کند.

«ثواب» را اگر بخواهیم به فارسی ترجمه کنیم، شاید کلمهٔ «بازتاب» مناسب باشد که به معنی رفت و برگشت پی در پی از یک حرکت است. «دُئِب» دنبالهٔ آثار بد عمل است. اینکه برای اثر هر عملی میزانی وضع شود و برای هر عملی حسابی باز شود و بشر به مبدأ عمل و اثر آن هدایت شود؛ فکر و عمل خود را با آن میزان تنظیم کند، چه اندیشه و اعمال فردی و چه اجتماعی و چه صنعتی. و به چه طریقی این عمل هدایت بشود که اثر خوب و وسیله برایش باقی بگذارد، می‌بینیم که متأسفانه در دنیای کنونی جایش خالی است و هیچ کشف و ابداعی جای آن را پر نکرده و نخواهد کرد. صنایع و اختراعات بشری روز به روز رو به افزایش و پیشرفت است، اما برای کدام. مقصد؟ غایت آن‌ها چیست؟ آیا غایت و منظور تنها تسریع در حرکت است؟ مثلاً سابقاً سفری یک ماه طول می‌کشید و حالا با وسایل امروز در عرض دو ساعت انجام می‌گیرد. بعد چه خواهد شد؟ به فرض آنکه به کرهٔ مریخ هم سفر کردیم، بعد چه خواهیم کرد؟ بیشتر این اختراعات و صنایع که در راه تولید غذای بیشتر به کار افتاده به آسایش حقیقی و کمال انسانی مدد نمی‌رساند. ممکن است خود دانشمندان و مخترعان نظر به خیر و سعادت عامه داشته باشند، ولی امروز بیشتر اختراعات و صنایع و بلکه نظرهای اقتصادی و اجتماعی آن‌ها برای مردم موجب زحمت و جنگ و وبال شده است. همان بیچاره‌ای که دینامیت را با آن همه زحمت اختراع کرد منظورش عمران و آبادی زمین و شکافتن کوه‌ها و تأسیس جاده بود، اما بعد اختراعش وسیله‌ای شد برای تخریب شهرها و از بین بردن آبادی‌ها و قتل



نفوس. شاید این بود که جایزه نوبل را در مقابل آن گذاشت تا شاید جبران گناهش بشود، چه بالاخره آدم باوجدانی بود. ما امروز می‌بینیم که مخترعان و مکتشفان شب و روز می‌کوشند تا حقیقت تازه‌ای کشف کنند، ولی آن‌را به صورت صنعت در می‌آورند و به دست کسانی می‌دهند که از آن به زیان خود و دیگران استفاده کنند.

در اینجاست که هدایت معنایش فهمیده می‌شود: عمل را باید طوری تنظیم کرد که نتیجه غایی و بُرد آن در نهایت برای انسان معلوم باشد و سود واقعی بر آن مترتب شود؛ یعنی انسان از خودبینی و خودخواهی و نفع‌پرستی تحول پیدا کند و عمل را برای مصلحت نوع و خیر عموم و، یا به تعبیر دین، به قصد «قربت» انجام دهد. قصد قربت به آسمان و به کعبه روی آوردن نیست؛ این‌ها وسیله است. تقریب یعنی پیمودن راهی که انسان را به خدا و مشیت ازل او نزدیک کند و چشم آدمی را به نتایج عمومی و باقی عمل بگشاید. این دید و اندیشه به خودی خود و با وسعت نظر و علم حاصل نمی‌شود. با فقد چنین نظر و اندیشه‌ای است که صنایع علوم و اختراعات امروز دارد به زیان عمومی بشر پیش می‌رود و به مصلحت و خیر و منفعت انسان تمام نمی‌شود. اینجا است که باید فراروی بشر پرتو هدایتی بدرخشد و رهنمای به صلاح و سداد پیش رویش باشد. و این مخصوص پیامبران و به خصوص قرآن است. به این جهت خود مخترعان و مکتشفان هم عنوان هدایت و هادی را برای خودشان و کارشان قائل نشده‌اند. دانشمند است، مکتشف است، صنعتگر است، فیلسوف الهی است، عالم طبیعی است، اما هیچ‌کدام هادی نیستند و ادعای هدایت ندارند. بالاخره بشر اعتراف دارد که هدایت مخصوص کسانی است که غایات و نتایج را می‌توانند تشخیص دهند. آن‌ها که نمی‌توانند غایات و نتایج اعمال را چنان‌که باید درک کنند، هادی خلق نیستند.

### قرآن و دعوت به تفکر و تذکر

پس، آنچه کتب آسمانی و به خصوص قرآن کریم انجام می‌دهد همان هدایت است و نشان دادن راه‌های خیر و صلاح و بهره‌برداری درست از اعمال و قدرت‌ها و خیرات طبیعی و فطری. آیات قرآن هر نعمتی را که می‌نمایاند و متذکر می‌شود، برای همان هدایت یافتن به سوی خدا و راه یافتن به صلاح و سعادت است. آیاتی که دعوت به تفکر در خلقت آسمان‌ها و زمین می‌کند برای این نیست که بشر تنها نظامات آسمان را درک کند یا



ستاره‌ای را کشف کند. اگر بشر در گوشه‌ای از کهکشان ستاره تازه‌ای را کشف کند، به او زندگی او چه ارتباطی دارد؟ قرآن که دعوت به تفکر می‌کند برای تعظیم در برابر عظمت و درک عظمت است؛ که به عظمت و حکمت پدیدآورنده آن آشنا شویم؛ تا در برابر حکمت او سر فرود آوریم و بیندیشیم که این نظم و قدرت برای منظوری است و باطل آفریده نشده و با اندیشه نافذ و ادراک عمیق بگوییم: «وَبَنَّا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَعْزُهُمْ سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»<sup>۱</sup>. چون حکمت ظاهر در جهان باطل نبودن آن را اعلام کند، ما هم اعلام می‌کنیم که چون عالم وسیع و حکیمانه است و سرسری و باطل نیست، پس وجود و اعمال ما هم باطل نیست و روزی به نتیجه نهایی خواهد رسید؛ و اگر به آتش و عذاب منتهی شد، به سوء تدبیر و غفلت و خودسری خود ما بوده است و خداوند پاک و منزّه است از آنکه برای انسان شرّ و بدی بخواهد. با این توجه است که می‌گوییم: «سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ! قرآن نعمت‌های ظاهری و باطنی را که تذکر می‌دهد برای شکرگزاری بشر است. شکر این نیست به زبان اظهار تشکر کنیم، یا صاحب نعمت را از جهت رساندن نعمت بشناسیم. شکرگزاری بشر است. شکرگزاری این است که صاحب نعمت و دهنده آن را بشناسیم و منظور او را بفهمیم و از نعمت‌های او در راه چیزی که برای آن آفریده شده‌ایم برخوردار شویم.

وقتی که نعمت خلق «أنعام» (چهارپایان) را به یاد ما می‌آورد، می‌فرماید: «وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۲</sup>، یعنی (چیزهایی می‌آفریند که شما به آن علم ندارید). و شاید این پیشگویی مراکب و وسایلی است که با فکر بشر و به وسیله امتحانات علمی کشف شده یا می‌شود. این وسایل طبیعی و صناعی که در دسترس بشر قرار داده شده برای چیست؟ برای آنکه بهره گیرد. اما بعد چه شود و چه کند؟ این صنایعی که مسافرت‌های بسیار دور را نزدیک می‌کند آیا برای هوا و هوس و بند و بست‌ها و ربودن سرمایه‌های دیگران و آدمکشی‌هاست؟ قرآن پس از بیان أنعام و مرکب‌ها، نتیجه غایی آن را می‌نماید: چون بر آن‌ها مسلط شدید بگویید: «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ. وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ»<sup>۳</sup> آن خداوندی که این‌ها را مسخّر ما ساخته، از لغو و بیهوده‌کاری منزّه است؛ پس حکمتی و مقصودی در آن‌ها نهفته است و آن این است که ما باید به سوی ربوبیت او

۱. «پروردگارا، این را به گزاف و بیهوده نیافریدی؛ تو پاکی؛ پس ما را از عذاب آتش دوزخ نگاه دار». آل عمران (۳)،

۲. زخرف (۴۳)، ۱۳.

۳. نحل (۱۶)، ۸.

۱۹۱.



رو آوریم و این وسایل را برای تربیت خود و دیگران به کار ببریم. همه این‌ها برای آن است که خود و دیگران را به سوی ربوبیت و کمال پیش ببریم و از خودخواهی و شهوات برهانیم. این تربیت و هدایت است که بشر را از خودبینی و جنگ‌های طبقاتی و قوانین و نظامات خود ساخته او می‌رهاند و به خدا و مشیت و قوانین ثابت او، که همان مصلحت نوع کمال بشری است، بازمی‌گرداند.

### آثار هدایتی و تربیتی قصه یوسف<sup>(ع)</sup>

قصص و حکایاتی که قرآن بیان می‌کند آیا برای این است که مسلمانان به این قصص و حکایات سرگرم شوند و وقت بگذرانند؟ آیا مثلاً قصه یوسف<sup>(ع)</sup> در قرآن برای این است که عاشق‌پیشه‌ها از این سوره راه و روش عشق‌بازی بیاموزند؟! در خلال آیات آن، عشق و کشمکش زنی دلباخته را بخوانند که بساط خود را آراسته و هر وسیله‌ای را برای معشوق فراهم کرده تا دل او را به دست آرد، تا اینکه دامنش را می‌گیرد و می‌درد و تهدیدش می‌کند و برایش پرونده‌سازی می‌کند و به زندانش می‌افکند؟ آیا این داستان را برای همین آورده؟! یا برای این است که در گرفتاری عشق، عاقبت عفت و تقوا را بنمایاند که اگر در این جذب و انجذاب‌ها و لغزشگاه‌ها، عفت و تقوا بر هواها قاهر و حاکم شد به کجا خواهد رسید و چه عواقب درخشان و لذت‌بخشی در پیش رو است؟ برای هدایت به این است که انسان، هر قدر هم عقل و هوش و تقوا داشته باشد، در معرض چنین امتحاناتی، باید از عنایات خداوند کمک بطلبد و پناه به خدا ببرد؛ چنان‌که یوسف<sup>(ع)</sup> به خدا پناه برد و اگر برهان خدا را مشاهده نکرده بود، بسا پایش می‌لغزید. او از بوتۀ امتحان مکان خلوت، در میان زن‌های خودآراسته و آماده، بدون هیچ مانع و حجابی، از میان چنین طوفانی از هواها و بعد آن تهدیدها و کیدهای آن‌ها، منزّه و با دامن پاک بیرون آمد و سرانجام هم به آن مقام معنوی و اجتماعی و سروری رسید؛ محبوب همه و امین پادشاه گردید و کلید خزاین مصر به دستش داده شد: «**قَالَ أَجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ**»<sup>۱</sup> نزد پادشاه مکین و امین گردید: «**قَالَ إِنَّكَ آلْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ**»<sup>۲</sup>.

دقت کنید! در این سوره شکیبایی‌ها، بردباری‌ها، توکل، تقوا، حاکمیت بر شهوات را

۱. «[یوسف] گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار». یوسف (۱۲)، ۵۵.

۲. «و [پادشاه] گفت: تو امروز نزد ما ارجمند و امین هستی». همان، ۵۴.



در چهره معنوی یوسف<sup>(ع)</sup> و گرفتاری‌های او با برادرها و حسادت آن‌ها، تا به چاه افتادن، تا مانند کالا در معرض فروش قرار گرفتن و تا گرفتار زن‌های هوسباز طبقه حاکمه شدن و به زندان افتادن را چگونه قرآن متمثل کرده است. یوسف<sup>(ع)</sup> پس از کشمکش‌ها و جذب و انجذاب‌های نفسانی، در پایان با روح نبوت و عصمت، به مهم‌ترین قدرت اجتماعی می‌رسد. قرآن در قسمتی از این سوره می‌رساند که حکومت و سرپرستی و رهبری، شایسته افرادی است که علاوه بر استعداد ذاتی و فطری، باید از مراحل امتحان‌های گوناگون بگذرند.

در آغاز این داستان شیوا و این تابلوی رنگ‌آمیزی شده از عشق و عفت و صبر و تقوا و بصیرت می‌فرماید: **«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا»**<sup>۱</sup>. آن‌گاه داستان پاسخش را به عشق آن زن، همکارش، دسیسه‌ها، نقشه‌های آن‌ها و تهدیدهای آن‌ها را، در چند آیه، با ریز و درشت نفسیات و اعمال آن‌ها می‌نماید، تا آنکه یوسف<sup>(ع)</sup> سر از زندان سر در می‌آورد. او، در مقابل دعوت آن زن، آرزوی زندان می‌کند و از خدا با شوق زندان رفتن را می‌طلبد: **«قَالَ رَبِّ اَلْسَجْنُ اَحَبُّ اِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي اِلَيْهِ»**<sup>۲</sup>. در زندان هم قدرت توکل و صبر را از دست نمی‌دهد و به تقوا و دعوت به توحید زندانیان می‌پردازد. سرانجام، با این امتحانات نفسانی از زندان به سروری و رهبری می‌رسد!

این داستان ناظر به هدایت فرد به عاقبت عفت و تقوا و صبر و هدایت اجتماع به اوصاف رهبری و حاکم و امانت‌داران بیت‌المال است؛ هدایت اجتماع است به اینکه کسانی که در برابر طمع و تهدید و خط و خال خود را می‌بازند، نباید حاکم بر مقدرات خلق باشند و نباید اداره اموال و سرمایه عمومی را به دست گیرند. هریک از قصص قرآن پند و موعظه و برای هدایت به خیر و سعادت و نشان دادن عواقب امور است که عامه مردم به آن نمی‌توانند برسند و پیروزی نهایی تقوا را نمی‌توانند درک کنند و از محیط محدود زندگی و نفسیات و شهوات آتی خود نمی‌توانند بیرون آیند. به طور خلاصه، همه قصص و حکایت قرآن اعلام می‌دارد که **«وَأَنفَاقِيَهُ لِلْمُتَّقِينَ»**<sup>۳</sup>. قرآن پیروزی و رستگاری نهایی را برای گروهی و شکست و رسوایی را برای گروه دیگر نشان می‌دهد، تا پیروان قرآن آینده‌بین شوند و ناامید نباشند و پیوسته نگویند حق مقهور است و مردم، فاسد و

۱. «و چون به حلا رشد رسید، او را حکمت و دانش عطا کردیم». همان، ۲۲.

۲. «[یوسف] گفت: پروردگارا، زندان نزد من خوش‌تر است از آنچه مرا بدان می‌خوانند». همان، ۳۳.

۳. «و سرانجام [از آن] پرهیزگاران است». اعراف (۷)، ۱۲۸.



خراب‌اند و قابل اصلاح نیستند و طرفداران حق ضعیف‌اند و مردان حق بیچاره‌اند، پس کاری به کار کسی نباید داشت... ما که در محیط محدود و زمان محدود و عمر محدود به سر می‌بریم، با این همه محدودیت نمی‌توانیم درباره تاریخ و نهایت کار و راه حقیقی سعادت قضاوت صحیح داشته باشیم. قرآن باید آینه مقابل بصیرت ما باشد تا پایان کار حق و باطل و ریشه خیر و شر و ظهور آن‌را در تاریخ گذشته بنگریم. آن کسانی که فاقد پول و ایل و قبیله و جمعیت بودند، با اتکا به حق، عاقبت بر همه قدرت‌ها پیروز شدند و آن‌ها که همه چیز از قدرت‌های مادی و وسایل در اختیارشان بود مانند حباب و کف روی سیل به باد رفتند. باید این مطلب و حقیقت هدایتی را در همه سطور و آیات تاریخ و داستان‌های قرآن واضح و روشن بنگریم: **﴿فَأَمَّا آلَ بَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي آلَ لُؤْلُؤٍ﴾**<sup>۱</sup>. این قصص و حکایات برای آن نیست که تنها به کسانی علاقه بورزیم و از آن‌هایی خوشمان بیاید که چه قدرتی و چه شمایی و چه دست و بازویی و چه معجزاتی داشته‌اند؛ از این جهات، زندگی و شخصیت عالی آن‌ها به ما ارتباط ندارد. آنچه به ما ارتباط دارد، طریقه و راه و روش و عاقبت‌بینی و هدایت آن‌هاست. با توجه به آنچه گفته شد، برای حضار گرامی واضح شد مقصود این است که همه آیات قرآن درباره نظام خلقت و منافع و فراورده‌های صنعت و بیانات تاریخی و قصص و اصل و فرع و مقدمات و نتایج، همه و همه نظر به هدایت افراد و اجتماعات به عواقب و نتایج روش‌ها و اعمال و ظهور نهایی آن در دنیا و آخرت است. **﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾**. چنان‌که عرض کردم، هدایت، مانند آب و نور و هوا از ضروریات حیات انسانی است. آن انسانی از محدودیت و بندهای غرایز جسته و می‌خواهد با اختیار، عقل و اندیشه مستقل راه زندگی در پیش گیرد و زندگی خود را با فکرش تنظیم کند، هدایت برای او ضروری است.

### نقش هدایت در دعا و درخواست نعمت‌های الهی

به همین جهت است که هدایت از هر چه و هر نعمتی برای انسان لازم‌تر است، که اگر آن نباشد نعمت‌های دیگر وبال و نعمت می‌گردند. دعای مخصوص و همیشگی مسلمانان هم طلب هدایت است که در متن مهم‌ترین و باارزش‌ترین عبادات، که نماز است، قرار

۱. «اما کف به کناری رود و نیست شود؛ و اما آنچه مردم را سود می‌رساند در زمین بماند». رعد (۱۳)، ۱۷.



گرفته. اگر دعا به میل خود ما واگذار می‌شد که هر چه میل داریم، بخواهیم و طلب کنیم، چه دعاهایی که جعل نمی‌شد و چه درخواست‌ها که از خداوند نمی‌شد! هر کس مطابق میل و آرزوی خود و روی محرومیت‌هایی که در زندگی داشت و چیزهای ناچیزی را که مهم و بزرگ می‌شمرد دعایی می‌کرد و طلبی می‌نمود؛ یکی پول می‌خواست، دیگری خانه وسیع، آن یکی زن خوب.

آیا به راستی این‌ها را هم که خدا در دسترس گذارده، باید از او خواست؟ در دعاهای مأثوره این خواست‌ها نیست. در بعضی از دعاها و درخواست‌ها می‌بینیم که خواستگاری «حور العین» هست! اتفاقاً بعضی از مقدسین هم بیشتر به همین چسبیده‌اند! چون در دنیا محرومیت کشیده‌اند، در آخرت حور می‌طلبند. پس از دو رکعت یا چند رکعت نماز بی‌سر و ته، با گردن کج و دست لرزان و روی ترش و آب دهان جاری به درگاه خدا دعا می‌کنند: **(وَرَوْحَنِي مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ)**<sup>۱</sup>. پیش از همه چیز این راه می‌خواهند! آن هم با عجله! آن هم با آن قیافه که جن و پری هم از آن گریزان‌اند، چه رسد به حور العین!

### نماز و آثار هدایتی آن

در این عبادت شبانه‌روزی، دعای واجب ما تنها درخواست هدایت است. این عبادتی است که در مفصل حیات، در هنگام طلوع و غروب و زوال، پس از خواب و بیداری — این تحولات و تغییراتی که پیوسته و یکنواخت است و ما با دیده عادت از اهمیت و اسرار آن غافلیم — باید با مبدأ عالم ارتباط برقرار سازیم؛ با آن مقدمات و مقارنات و شرایط و هیأت مخصوص، از مکان و لباس و طهارت بدن تا اندیشه و فکر. نخست بانگ تکبیرة الاحرام، تا وارد حریم شود و آنچه تا به حال برایش حلال بود، حرام کند و با حرکت دست، هر اندیشه و آرزویی را پشت سر اندازد، از تأثرات نفسانی، اندیشه‌ها، کینه‌ها، محبت‌ها، همه را، با یک جمله نورانی **(اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعَالَمِينَ)** بپوشاند و با این شکر توجه به نعمت و ربوبیت مطلق کند. روی هر چه غیر از آن است بپوشاند و با چشم باز مبدأ و نهایت خود را و جهان و نعمت‌ها را بنگرد. به قول یکی از متفکران، جمله **(رَبِّ اَلْعَالَمِينَ)** همه جهان را فرامی‌گیرد؛ هر چه درک و علم انسان پیش رود و نظر او وسعت یابد، هر چه کهکشان‌ها و اختران و ذرات کشف شود، وسعت نظر در این جمله بیشتر

۱. (و حوران بهشتی را به عقد همسری‌ام درآور).



می‌شود؛ آن‌گاه توجه به انواع رحمت **﴿الرَّحْمَانِ الرَّحِيمِ﴾** برای او حاصل می‌شود و پس از آن مالکیت و تصرف، دست قدرت خداوند را می‌نگرد.

**﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾** گویی قدرت پروردگار و صفات او را در اینجا مشاهده می‌کند. پس، روی می‌آورد و خطاب می‌کند: **﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾**. چنان‌که گویی مقصود گمشده خود را یافته و دیگر مطلوب باقی و حقیقی او با اوهام او آمیختگی ندارد و مطلوب را در قدرت، علم، کمال و بقا یافته است. چون مطلوب رخ نشان داده و دریافت شده، دیگر تردید و تحیر ندارد؛ قاطع و مصمم است؛ اکنون باید یکسره به او روی آرد، به سوی او حرکت کند و از جاذبه‌های دیگر خود را برهاند؛ مانند ماشین یا هواپیمایی که از ثقل زمین و جذب آن، با فشار و حرکت شدید باید خود را برهاند تا به راه افتد و برخیزد و مشکل همین است. پس از آن، با سرعت سیر مُکْتَسِبِه و با جذبۀ مقصود، پیشرفت آسان و سریع می‌شود. در اینجا است که انسان احساس احتیاج می‌کند. احتیاج به چه؟ به راه، به هدایت، به راه مستقیم. باید درک کند اگر هدایت نباشد، هیچ ندارد؛ و اگر راه یابد، همه چیز و هر نعمتی دارد. خواست راهرو همان خواست خداست؛ همان نعمت لایزال است. موضوع اینجا تحول فکر و بلوغ بشریت است تا از عالم طفولیت برتر آید. این طفل است که همه چیز را برای شکم می‌خواهد. هر چه به دستش دادید به دهان می‌برد، چه نان باشد چه سنگ. طفل است که گمان می‌کند همه چیز باید برای خوردن و مجرای شکم به کار رود. مردمی هم که زمین و آسمان و خدا و دین را مقدمه و وسیله شهوات و آرزوهای خود و همه موجودات را برای جذب و دفع خود می‌پندارند حکم همان طفل را دارند. در آن تحول فکری که انسان به شخصیت خود رسیده و سر سعاد و بقا را دریافته، که همان هدایت به راه راست است، چون پیش از هر چیز خود را منظور و متحرک می‌نگرد، درخواست می‌کند که: **﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾**. راه راست می‌طلبد؛ چه انسان پیوسته در حرکت است و «حرکت جوهری»، که علما برای همه موجودات قائل‌اند، در انسان متمرکز و تسریع شده است. هم فرد از هر جهت متحرک است و هم اجتماع؛ فرد در ضمن اجتماع و اجتماع هم با قدرت تحریک افراد. فرد و اجتماع مانند کاروان‌اند. قافله‌ای اگر همه وسایل معاش از توشه و مرکب داشته باشد، ولی راه را تشخیص ندهد، آیا به مقصد خواهد رسید؟ با نظر سطحی و ابتدایی، کسانی که در قافله دنیا مرکب رهوار و توشه بیشتر دارند صاحب نعمت و سعادت‌مندند و آنکه فاقد این‌هاست فاقد نعمتش



می‌شمارند؛ ولی از نظر راه و حرکت و سفر، آن‌کس صاحب نعمت و سعادت‌مند است که راه و مقصد و بیراهه‌ها و پرتگاه‌ها را می‌شناسد. آنکه همه چیز دارد ولی راه را نمی‌شناسد و نهایت سفر را نمی‌داند، که اگر از او پرسشی به کجا و از کدام‌سو می‌روی نمی‌داند و متحیر است، نمی‌تواند دلخوش و سعادت‌مند باشد. این بیچاره نمی‌داند که در نهایت از کجا سر درخواهد آورد. آنکه فاقد وسایل است ولی راه را می‌داند و مطمئن است که از کجا حرکت کرده و به کجا می‌رود، او صاحب نعمت است. همان نعمتی که به همه رهروان راه حق داده شده است: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ». همان پیامبران؛ آن مردان صدیق؛ آن سرخ‌رویان و شهدا و گواهان به حق و آغشتگان به خون، مجاهد راه حق؛ آن شایستگان و پیروان آن پیشروان. این تشبیه و استعاره نیست؛ واقعیت و حقیقتی است. پوست، گوشت، خون و مغز، فکر، اندیشه و همه وجود ما و جهان در حرکت و جهش است. این سیاره ما در فضا در حرکت است. از این سازندگان سفینه‌های فضایی، این صنعتگران، مخترعان، مکثشان، دانشمندان، برسید که مقصود و مقصد نهایی‌شان چیست و چه می‌خواهند؟ جواب روشنی ندارند. هر چه بگویند توجیه و جهل و تحیر است. فقط یک گروه درست تشخیص داده‌اند و جواب صریح و روشن و قاطع برای آن سئوال دارند و آن‌ها همان کسانی‌اند که به عنوان پیامبر یا نبی معرفی شده‌اند که از هر چه دیگران نمی‌دانند و باخبر نیستند خبر می‌دهند. یک کتاب مبین است که روشن و قاطع خود را کتاب هدایت معرفی می‌کند. این کتاب مفصل و جامع، دعوت و منطق همه پیامبران بزرگ و رهبران بلندپایه است و به پیروان و راهجویان تعلیم می‌دهد که شبانه‌روز همین هدایت را بجویند. بنگرید آیا هیچ ذکر و درخواستی این اندازه در شب و روز تکرار می‌شود؟ در این دنیای تحیر و گمراهی و گرفتاری و سرگشتگی، مسلمانان نمازگزار — نه مسلمانان اسمی و شناسنامه‌ای مانند بسیاری از مسلمانان‌نماهای ایران و دیگر کشورها — در شبانه‌روز ده‌ها بار این دعا را می‌خوانند و این درخواست را دارند که: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ». در عبادات و نمازهای غیر واجب و تلاوت قرآن هم بیش از چهارصد میلیون مردم<sup>۱</sup> در شب و روز همین دعا را می‌خوانند و هدایت می‌خواهند. این همان چیزی است که فطرت انسان می‌طلبد و خداوند و نظام عمومی آن‌را از انسان می‌طلبد. بشر راه عمومی و اصلی و رسیدن به مطلوب عقلی و فطری را باید بجوید. در هر عمل و هر روش، در خواب و بیداری، در

۱. آمار مربوط به سال ۱۳۴۱ ه.ش.



تنظیم فکر و اندیشه، وظایف روزانه طلب معاش، خوردن و خفتن، ازدواج و معاشرت و در هر وظیفه‌ای که زمان و اوان عمر به عهده‌اش می‌گذارد و مسئولیت‌هایی که پیش می‌آورد و اخلاق و سجایا، باید راه مستقیم و معتدل و بی‌انحرافی بجوید که غالباً بر انسان مشتبّه است و باید در روشن شدن و تشخیص آن از خداوند مدد بخواهد، تا مسلمان با نظر و توجه به خط اصلی، خطوط فرعی و وظایف مستقیم حیاتی روشن شود و از آن اصل، فروع را دریابد و در فهم آن اجتهاد کنند. و همه این‌ها سرّ تکرار این دعاست. اگر برای هر فرد مسلمان، هدایت کلی حاصل شده باشد، باز نیازمند هدایت‌های جزئی است و هدایت به راه حل مسائلی که هر روز و هر ساعت برایش پیش می‌آید و متحیر و متوقّفش می‌سازد. او راه مستقیم ادای وظیفه را باید با امداد خداوند و توجه به هدف تشخیص دهد تا از قافله حیات عقب نیفتد و دنبال‌رو دیگران نشود.

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾. (لَتَى)، اگرچه مبهم است، ولی وصف ﴿أَقْوَمُ﴾ مبین آن است: هر طریقی که بیشتر برپا دارد و به راه اندازد همان طریقی را قرآن می‌نماید. این مطلوب و مقصود این موجود مختار و متحرک و عاقل است که باید پیش از تصمیم و عمل تصور کند و بسنجد و اختیار کند و پیش رود. این خلأ همیشه در بشر هست. این ضرورت حیاتی را انسان درک می‌کند و همیشه جویای آن است. و هیچ علم و مدرسه‌ای هم رفع این ضرورت و احتیاج را نمی‌کند. بنابراین، قرآن یگانه هادی کامل و جامع برای رفع این احتیاج است. قرآن کتاب هدایت است و هدایت بالاتر از هر چیز است و با هر عمل و اندیشه‌ای باید باشد.

### قدرت هدایت؛ عامل سعادت و پیروزی مسلمین

آن روز که این پرتو هدایت بر نفوس تالید و این مشعل را به دست گرفتند، با آنکه پیش از آن گمراه و به اوام خود گرفتار بودند، به راه افتادند و پیشرو شدند، با آنکه از علوم و معارف بهره‌ای نداشتند و با مکتب‌های دنیا آشنا نبودند، توانستند بر ملل متمدن و مردم درس‌خوانده حاکم شوند. این پیروزی و پیشرفت، پیروزی و پیشرفت شمشیر و نیزه نبود، بلکه آنچه گرفته بودند و حامل آن بودند، که همان هدایت بود، خواست بشر گمراه و حاکم بر نفوس است؛ آن‌ها تنها فاتح و جهانگیر نبودند، بلکه مدیر و مدبّر شدند. به شهادت تاریخ، هر ملتی که این هدایت را گرفتند از میانشان حکام عادل و مدیران



کاردان پدید آمد. تاریخ شهادت می‌دهد که فاتحان اسلام مانند دیگر فاتحان شرق و غرب نبودند. این فاتحان — مانند اسکندر — فتح کردند، کشتند، خراب کردند و سرمایه‌های مادی و معنوی ملل را ربودند؛ اما مسلمانان، با آنکه همه آن‌ها خود از هدایت بهره کامل نداشته، چون حامل هدایت بودند، سرمایه دادند و استعدادها را برانگیختند، گرچه پاره‌ای از مسلمان‌نمایان عرب هم از حدود وظیفه رسالت خود تجاوز کردند به قول آن شاعر ایرانی، غارتگر و حرامی بودند، اما آیین و هدایت گرامی را رساندند:

گرچه عرب زد چو حرامی به ما داد یکی دین گرامی به ما  
گرچه ز جور خلفا سوختیم ز آل علی معرفت آموختیم

آنچه آنان حامل آن بودند هدایت به حق و صراط مستقیم و طریق اقوم بود و فطرت بشر همین را می‌طلبد. مسافر راه گم کرده اگر کسی را بباید که راه به او بنماید و بداند که غرض و مرضی ندارد، چرا نباید بپذیرد؟ پس آنچه سرزمین‌ها را گشود و راه به دل‌ها باز کرد، بیش از قدرت شمشیر که تنها مدافع حق عموم و رافع مزاحم باید باشد، همان قدرت هدایت بود که عقده‌ها گشود و راه به روی همه بازگردید.

### انحراف مسلمین

امروز که مسلمانان مقلد و دنباله‌رو دیگران شده‌اند و منتظر تقدیرند — آن هم نه تقدیر خدایی، بلکه تقدیر زمامداران و دول و ملل دیگر که آن هدایت خدایی را ندارند و در مسیر فطری خود پیش می‌روند — ولی مسلمانان هم آن هدایت خدایی را از دست داده‌اند و هم این دنیا را: «خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»! هدایت قرآن کنار رفته و استفاده از آن به مجلس ختم، سوگند و تشریفات دیگر منحصر شده است. کسی که گوشش با آیات قرآن و کلمات وحی آشنا نیست و مسلمان‌نمایی که عمری را در جنایت و خیانت و دسیسه‌کاری برای مسلمانان به سر آورده، کسی که شرابخوار، قمارباز و خائن به حیات مسلمانان، سودرسان به دشمنان آنان و غارتگر اموال عمومی است، همان اگر از دنیا برود و بمیرد، در مجلس ختمش قرآن را با الحان مخصوص می‌خوانند و چه بسا آیات عذاب گناهکارانی همچون او را برای نجات و طلب مغفرتش تلاوت کنند! رسوایان از این، «جنت مکانی» و



«خُلدآشیانی» همین فسّاق و متجاوزان است که از «خدمتگزاران صدیق ملک و ملت» به شمار آمده‌اند! چقدر رسواست! و تا چه اندازه مسخره گرفتن قرآن و دین است! باری، قرآن همان‌طور که از سِمَت هدایت خلق برکنار شده، از قرائت و ثواب هم بیرون رفته و متأسفانه مفسران هم بیشتر به تفسیرهای فنی و بیان معلومات خود پرداخته و عامه مردم از جهت فهم و درک و هدایت از تفسیرهای آن‌ها بهره‌ای نمی‌برند.

### اهمیت تمسک به قرآن

امشب با آنکه وضع روحی و مزاجیم مساعد نیست، مناسب می‌دانم که این روایت نبوی را برایتان بخوانم که نگرانی آن حضرت را از انحراف مسلمانان از هدایت قرآن می‌رساند. مرحوم علامه فیض کاشانی، در مقدمه تفسیرش — صافی — این روایت را از فقیه و محدث عالیقدر، محمدبن یعقوب کلینی و همچنین از محمدبن مسعود عیاشی در تفسیرش و او هم به سندش از حضرت صادق<sup>(ع)</sup> و حضرت از پدرشان و پدرشان از محمد<sup>(ص)</sup> نقل می‌فرماید: قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ فِي دَارِ هُدْنَةٍ وَأَنْتُمْ عَلَى ظَهْرِ سَفَرٍ وَالسَّيْرُ بِكُمْ سَرِيعٌ وَقَدْ رَأَيْتُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ يَنْتَبِهُانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَيَقْرَبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ وَيَأْتِيَانِ بِكُلِّ مَوْعُودٍ، فَأَعِدُّوا الْجِهَازَ لِبُعْدِ الْمَجَازِ»<sup>۱</sup>

قَالَ فَقَامَ الْمُقَادِّبِينَ الْأَسْوَدُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا دَارُ الْهُدْنَةِ؟ فَقَالَ: «دَارُ بُلَاغٍ وَانْقِطَاعٍ، فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَمَا حِلٌّ مُصَدَّقٌ، فَمَنْ جَعَلَهُ إِمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ وَهُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرٍ سَبِيلٍ، وَهُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَنَبَأٌ وَتَخْصِيلٌ وَهُوَ الْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ<sup>۲</sup> وَبَاطِنُهُ عِلْمٌ، ظَاهِرُهُ أَتَقِ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَهُ تَخُومٌ<sup>۳</sup> وَ عَلَى تَخُومِهِ تَخُومٌ<sup>۴</sup>، لَا تَحْصِي عَجَائِبُهُ وَلَا تَبْلَى غَرَائِبُهُ، فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَمَنَازِلُ الْحِكْمَةِ وَدَلِيلٌ عَلَى الْمَغْرَقَةِ»<sup>۵</sup>.

یعنی محمد<sup>(ص)</sup> فرمود: مردم هشیار باشید که شما در سرای «هُدْنَه» به سر می‌برید. «هُدْنَه» در لغت به معنی صلح و آرامش و تارکه جنگ است. «وَأَنْتُمْ عَلَى ظَهْرِ سَفَرٍ» ظاهراً مقصود این است که شما، در عین سکون و آرامش، گمان نکنید متوقف و ساکنید، بلکه به

۱. «السفر» در تفسیر عیاشی «سفر» در کافی.

۲. «المغاز» در تفسیر عیاشی «المجاز» در کافی.

۳. حکمة در تفسیر عیاشی حکم در کافی.

۴. «له نجوم و علی نجومه نجوم» در کافی.

۵. «و دلیل علی المعروف لمن عرفه» در تفسیر عیاشی.

۶. «منازل» در کافی.

۷. کلینی، محمدبن یعقوب، کافی، اسلامیة، تهران، ج ۲، کتاب فضل القرآن، ص ۵۹۸، حدیث ۲؛ العیاشی، تفسیر بیروت، اعلمی، ج ۱، ص ۱۴، حدیث ۱؛ الفیض الکاشانی، تفسیر الصافی، همان، ج ۱، مقدمه، ص ۱۶.



سرعت مانند مسافر، پیوسته در حال کوچ و تغییر منزل به سر می‌برید؛ چنان‌که گویی بر پشت سفر نشسته و شتابان او را به جلو می‌رانید. «وَالسَّيْرُ بِكُمْ سَرِيعٌ». گویا به تغییر و تحولات افراد و یا پیشامدها و تغییراتی که در وضع مسلمانان و یا به طور کلی برای مردم جهان پیش می‌آید اشاره می‌فرماید. آن‌گاه با نظر به مفصل‌ها و متغیرات مشهود می‌فرماید: «وَقَدْ رَأَيْتُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ...» این تغییرات پیوسته و اعلام‌کننده مراحل زمان و مفاصل حیات را می‌نگرید. بنگرید که به هم پیچیدن و درنوردیدن شب و روز و طلوع و غروب آفتاب و ماه چگونه هر دوری را نزدیک و هر نویی را کهنه می‌کنند و هر میعاد و موعودی را به سر می‌رسانند؛ پس شما باید تجهیزات خود را آماده و کامل سازید، تا از این عبورگاه دور و دراز، سبک و آسان درگذرید: «فَاعِدُّوا أَلْجِهَارَ لِيُغْدِ الْمَجَازِ».

در اینجا مقداد بن أسود می‌پرسد: ای رسول خدا (ص)، دار «هدنه» چیست؟ توضیح بیشتر معنای لغوی کلمه را می‌خواهد. حضرت می‌فرماید: «دَارٌ بَلَاغٍ وَانْقِطَاعٍ» سرای رسیدن و بریدن. سرائی که در آن همین‌که هر کس به هر مطلوب و منظوری رسید، از آن بریده و جدا می‌شود؛ مانند مسافری که بر مرکب تندرو و آرامی نشسته و تنها با عبور مناظر از پیش چشمش سرعت حرکت را درک می‌کند. هر دورنمای بیابان و آبادی و باغستانی را که می‌خواهد بنگرد، همین‌که به محاذات آن رسید، از آن درمی‌گذرد و رسیدن و گذشتن از آن بیش از یک لحظه نمی‌پاید. و این همان آرزوها و آمال دوره‌های مختلف عمر انسان است که آدمی تا به آرزویی نرسیده، از دور بدان چشم دارد، ولی همین‌که به آن رسید از آن درمی‌گذرد. هر مقصد و آرزویی که آدمی دارد تا به آن نرسیده است، به اشتیاق و وصل آن شتاب دارد؛ ولی همین‌که رسید، بر آن پایدار نمی‌ماند و دچار فراق آن می‌شود.

در اینجا ظاهر آ رسول اکرم (ص) متوجه فتنه‌ها، انحراف‌ها، حوادث، تفرقه‌ها، کشمکش‌های مذاهب، تراکم آرا بر اذهان مسلمانان است و از آن خبر می‌دهد و یگانه راه نجات را می‌نمایاند: «فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ كَقِطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ». زمانی که فتنه‌ها حق را بر شما مشتبه ساختند و ذهن شما را پوشاندند، چون شب دیجور که ستاره‌ای در آن به چشم نمی‌خورد، «فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ». در میان این فتنه‌ها و آشوب‌ها و تاریکی‌ها و به قول شاعر شیراز:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها<sup>۱</sup>

۱. دیوان حافظ، تهران، جاویدان، چهارم، به اهتمام انجوی شیرازی، غزل ۱.



در چنین دنیای تاریک، که امروز - و پس از رحلت آن حضرت<sup>(ص)</sup> و از همان اوایل قرن اول - مسلمانان دچار آن شده‌اند، باید به هدایت قرآن بازگردید و راه‌های تاریک و پرپیچ و خم و ناهموار زندگی را با استعانت از این هدایت ببیمایید. در آن روز سیطره پیغمبر<sup>(ص)</sup> بالای سر مردم بود. پس از آن حضرت<sup>(ص)</sup> حاملان وحی و خازنان قرآن در میان مردم بودند و در فتنه‌ها دستگیری می‌کردند و از انحراف‌ها باز می‌داشتند و با هدایت قرآن آشنا می‌کردند، چنان‌که در زمان ائمه طاهرين<sup>(ع)</sup> چنین بود.

در آن دوران اگرچه قرآن در بین مردم منتشر نبود و از آن بلاواسطه بهره‌مند نمی‌شدند، اما حاملان وحی و پیشوایان گرامی، در فتنه‌های آراء و نظریات ملل مختلف و عقاید و اوهام نخل و مذاهب گوناگونی که پدید می‌آمد، آن‌ها هادیان خلق به راه حق و قرآن بودند. بنابراین باید گفت که نگرانی رسول اکرم<sup>(ص)</sup> ظاهراً بیشتر متوجه همین زمان ما و عصر ماست که مسلمانان، بلکه همه دنیا، از هر جهت متحیر و دچار انواع فتنه‌اند و مسلمانان خودباخته و سرمایه از دست داده: سرمایه‌های مادی و معنوی، سرمایه‌های استقلال و اتکا به شخصیت و میراث رهبری دنیا، و خلاصه همه چیز خود را از دست داده‌اند و پیرو و مقلد غیر خود شده‌اند و مردم دیگر دنیا هم متحیر و سرگشته‌اند. مسئولیت‌ها و خطر‌ها و پیچیدگی‌های زندگی سنگین‌تر و مشکل‌تر و اسرارآمیزتر از آن شده است که مغز و فکر بشر، ولو هر اندازه قوی، بتواند آن‌را حل کند و بشر را از این فتنه‌ای که رسول خدا<sup>(ص)</sup> خبر داده نجات دهد. بشر امروز ناتوان‌تر از آن است که مسیر حیات را به روی خود باز کند و راهی برای بیرون رفتن از این بن‌بست که حیات معنوی و اخلاقی ساکنان این سیاره را در معرض هلاکت عمومی قرار داده بگشاید. نور هدایت و نقش عالی‌تری باید که همه را فراگیرد، ملت‌ها را رهنمون شود و عاری از عصبیت‌های جغرافیایی و تاریخی و نژادی باشد، تا همه تسلیم آن شوند. آیا جز قرآن، کتاب هدایت دیگری هست که دارای این شرایط باشد و مورد قبول هر عقل آزاد قرار گیرد و بالاتر از حدود فکری و جغرافیایی بایستد و همه جوانب و مسائل زندگی مردمان را در نظر بگیرد و رهبری کند و با فطرت بشری و هر ذهن ناآلوده‌ای قرین و شفیع گردد و با آهنگ نفوس دمساز بشود، تا همه را به ساحل نجات و بهشت برساند؟ شاید از اینکه فرمود: «فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُّشْفِعٌ» مقصود همین باشد؛ زیرا «شَفَع» ضمیمه شدن و به هم پیوستن دو چیز متناسب با یکدیگر است. اگر کسی به قرآن بگردد، با او به سر منزل سعادت رهبری خواهد شد. اما آن کس که از او



روی گرداند و با آن خصومت کند، قهراً آیات وحی خداوند هم خصم و مدعی وی خواهد شد. قرآن، میزان عدل و ملاک حق و باطل است و خصومت و دادخواهی قرآن نیز مورد تصدیق است: «وَمَا جِلُّ مُصَدِّقٍ». «ما حل» را به «دادخواه خصم» معنا کرده‌اند.

«مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَةً إِلَى الْجَنَّةِ» کسانی که از آن پیروی کنند و آن را امام خود قرار دهند، به سوی بهشتشان می‌کشاند. «وَمَنْ جَعَلَهُ خَلَفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ» و کسانی که از آن اعراض کنند و پشت سر اندازند آن‌ها را به سوی آتش می‌برد.

یگانه دلیل راه و رهبر است که به بهترین راه دلالت می‌کند. «هُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ». شرح هر مسأله و امور زندگی در آن است و مشکلات را می‌گشاید. «وَهُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ». بیان و مبین و محصل احتیاجات بشری و نیازمندی‌های اوست: «و بیان و تحویل» فصل میان حق و باطل و قاطع و جد است و چیزی را سرسری و سبک نگرفته: «وَهُوَ الْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ» او را ظاهر و باطنی است. ظاهرش حکم و شریعت و قانون و دل‌پسند و جذاب است و باطنش علوم و معارف و عمیق است. «وَلَهُ ظَهَرٌ وَبَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَبَاطِنُهُ عِلْمٌ، ظَاهِرُهُ أَتَقِ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ». ریشه‌های عمیق دارد. عجایب آن به شمار نیاید و غرایب آن کهنه نگردد. در این قرآن چراغ‌های هدایت و شعله‌های حکمت و رهنمای معارف افروخته است: «لَهُ تَخْوَمٌ وَعَلَى تَخْوَمِهِ تَخْوَمٌ، لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَلَا تَبْلَى غَرَائِبُهُ، فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَمَنَارُ الْحِكْمَةِ وَدَلِيلُ عَلَى الْمَرْفَعَةِ».

حدیث دیگری است از امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> و رسول اکرم<sup>(ص)</sup> — که حجت الاسلام غزالی<sup>۱</sup> هم آن را نقل کرده — می‌فرماید: «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَتَفَرَّقَنَّ أُمَّتِي عَنْ أَصْلِ دِينِهَا وَجَمَاعَتِهَا عَلَى ثِنْتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً» یعنی سوگند به آن خداوندی که مرا به نبوت برانگیخته، امت من، از ریشه دین و اجتماع خود، به هفتاد و دو فرقه از هم جدا خواهند شد. «كُلُّهَا ضَالَّةٌ مُضَلَّةٌ تَدْعُوا إِلَى النَّارِ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَعَلَيْكُمْ بَكْتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَإِنْ فِيهِ نَبَأٌ مَا كَانَ قَبْلَكُمْ وَ نَبَأٌ مَا يَأْتِي بَعْدَكُمْ، وَ الْحَكْمُ فِيهِ بَيِّنٌ». همه آنان گمراه و گمراه‌کننده‌اند. در چنین وضع و روزگار باید شما یکسره به کتاب خدای روی آرید، چه در آن خبرهای کسانی است که پیش از شما بوده‌اند و خبرهای کسانی که بعد از شما خواهند آمد.

۱. امام ابو حامد محمد بن محمد بن الغزالی (۴۵۰-۵۰۵ ه. ق) در طوس متولد و همان‌جا از دنیا رفت. در منطق، کلام، حکمت، اخلاق صاحب آثار است از مؤلفات وی: البسيط، الوجيز، الاسماء الحسنى، احياء العلوم، اساس القياس، الاقتصاد في الاعتقاد، اخلاق الابرار، بداية النهاية و مقدمة احياء العلوم الدين، جلال الدين همایی، غزالی نامه.



«مَنْ خَالَفَهُ مِنَ الْجَبَابِرَةِ قَصَمَهُ اللَّهُ وَ مَنْ ابْتَغَى الْعِلْمَ فِي غَيْرِهِ اضَلَّهُ اللَّهُ، فَهُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ وَ نُورُهُ الْمُبِينِ وَ شِفَاؤُهُ النَّافِعُ، عَصْمَةٌ لِمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ وَ نَجَاةٌ لِمَنْ تَبِعَهُ، لَا يَمُوجُ فِيقَامُ، وَ لَا يَزِيغُ فَيَتَشَقَّبُ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبَهُ وَ لَا خَلْقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ».<sup>۱</sup> هر که از زورگویان مستبد با قرآن ستیزه کند خداوند عزّ و جل او را درهم می‌شکند؛ و هر که راه علم را در غیر قرآن و روش آن بجوید گمراهش می‌گرداند. قرآن ریسمان محکم و رابطه ناگسستنی با حق است و نور هدایت روشن و روشن‌کننده جوانب زندگی است و شفایی است خدایی؛ از دردها نگره دار و نگهبان از لغزش است برای کسی که به آن تمسک جوید و رهایی از لغزش و سقوط است. عجایب آن پایان‌ناپذیر است و تکرار و تلاوت و دست به دست گشتن، آن را کهنه و فرسوده نمی‌کند.

روایت دیگری است از حضرت صادق<sup>(ع)</sup> از قول رسول اکرم<sup>(ص)</sup> که فرمود:

«الْقُرْآنُ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ وَ تَبْيَانٌ مِنَ الْعَمَى وَ اسْتِقَالَةٌ مِنَ الْعَثَرَةِ وَ نُورٌ مِنَ الظُّلْمَةِ، وَ ضِيَاءٌ مِنَ الْإِحْدَاثِ<sup>۲</sup> وَ عَصْمَةٌ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَ رُشْدٌ مِنَ الْغَوَايَةِ، وَ بَيَانٌ مِنَ الْفِتَنِ وَ بَلَاغٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ، وَ فِيهِ كَمَالٌ دِينِكُمْ وَ مَا عَدَلَ أَحَدٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا إِلَى النَّارِ».<sup>۳</sup>

فرمود: (قرآن کتاب هدایت است که از گمراهی می‌رهاند؛ و بیان روشن هر چیزی است که از کوری و کورمراهی بیرون می‌برد، و نگهدار از لغزش و اضطراب است. نوری است که از گرفتاری به تاریکی‌ها رهایی می‌بخشد. پرتو روشنی‌بخشی است که از میان حوادث و پیشامدها به در می‌برد. وسیله نگهداری است که از سقوط در هلاکت نگاه می‌دارد. راه رشدی است که از گمراهی و تحیر می‌رهاند. بیان رسایی است که از فتنه‌ها نجات می‌دهد. پیروی از قرآن و نور هدایت آن از فتنه‌های گمراه‌کننده خلاصی می‌بخشد و به سوی زندگی برتر و آخرت راهبر است. در قرآن، کمال و تکمیل دین شماس است. هیچ‌کس از قرآن رو برنگرداند جز آنکه به سوی آتش روی آورد).

به این مضمون، احادیث از طرق مختلف بسیار آمده است.<sup>۴</sup> اگر وقت اجازه می‌داد بعضی دیگر از این احادیث را نقل می‌کردم. مضمون و لحن همه، با اختلاف در تعبیر، یکسان است. همه ناظر به همین است که قرآن کتاب هدایت و نجات بشر است و باید به نور هدایت آن، انسانیت پیش رود نجات یابد. بشر باید به دستورهای آن عمل کند و نقشه زندگی را از آن بگیرد و به کار بندد. این کتاب کریم، هدایت به همه امور و مسائل

۱. الهندی، کثر العمال، در الکتب العلمیة، بیروت، ج ۱۶، ص ۸۱، خطب علی<sup>(ع)</sup> و مواظله، حدیث ۴۴۲۰۸.

۲. «الأحزان» در العیاشی همان، ص ۱۶، حدیث ۸؛ کلینی، همان، ص ۶۰۰، حدیث ۸. ۳. همان.

۴. نک: کلینی، همان، ج ۲، کتاب فضل القرآن؛ العیاشی، همان؛ الفیض الکاشانی، همان.



ضروری و عمومی بشری و برانگیزاننده اندیشه‌ها و افکار است. فوق همه علوم و معارف و بلکه رهبر معارف و علوم بشری است. راه رسیدن به علم و به کار بردن آن را می‌آموزد و از ضروریات زندگی بشری است. بشر احتیاج به هدایت دارد و هدایت از ضروریات حیات اوست؛ ولی جز «قرآن» کتاب هدایت جامع و دست‌نخورده و تصرف‌نشده‌ای در دست نیست؛ بنابراین جز قرآن کتاب هدایتی در دست بشر متحیر و گمراه نیست. میزان درستی و نادرستی هر کتاب هدایتی - اگر باشد - قرآن است. اگر قرآن نبود، هدایت دیگر پیامبران شناخته نمی‌شد و درستی و نادرستی کتاب گذشتگان معلوم نمی‌گشت و چهره پاک و دعوت و منطق روشن پیامبران، یعنی همان مصلحان و رهبران بزرگ روشن نمی‌شد.

### لزوم بازگشت مسلمین به قرآن

باید، در وهله اول، مسلمانان خود به هدایت قرآن هدایت شوند و آن را از میان قفسه‌ها و بالای قبور و مجالس ختم بیرون آورند و از زاویه انزوا و مہجوریت خارج کنند و به شکایت پیامبرشان از زبان قرآن گوش فرادهند: **«وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»**<sup>۱</sup>.

باید از تقطیع و تجزیه آیات، که هر گروهی قسمتی و قطعه‌ای را گرفته و باقی را نادیده گرفته‌اند، توبه کنند:

**«جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ»**<sup>۲</sup>. می‌باید از مجموع آیات و تعلیم آن پیروی کنند، زیرا خاصیت و اثر هدایتی قرآن در جمع و ترکیب آن است؛ چنان‌که نور متجزا فضا و محیط را چنان‌که باید روشن نمی‌کند. اگر خود ما مسلمانان به آن گرویدیم و راه یافتیم و مجتمع، هم‌دل، هم‌هدف، قاطع، ثابت قدم و در پرتو آن روشن‌بین شدیم، می‌توانیم مردم دیگر دنیا را هم نجات دهیم. دنیا تشنه رهبری است: رهبری به حق، منطق قاطع، اصول محکم فطری و عقلی. دنیا جویای چنین چیزی است. علما و مصلحان و متفکرانی که عاری از تعصب‌اند شب و روز می‌کوشند تا راهی پیش پای بشر باز کنند - راهی که همه بپسندند و در قلب و ضمیر انسان‌ها جا باز کند. طریق روشنی که در آن تحمیل نباشد و به سود و صلاح و قدرت یک ملت، یک نژاد، یک سرزمین نباشد؛ جهانی باشد. متأسفانه ما مسلمانان نه تنها

۱. «پیامبر گویند: پروردگارا! قوم من این قرآن را کنار نهاده و فرو گذاشتند». فرقان (۲۵)، ۳۰.

۲. «قرآن‌ها را پاره کردند». حجر (۱۵)، ۹۱.



نمایاننده هدایت و برتری قرآن نیستیم، بلکه خود حجاب آن شده‌ایم! قرآن و آیات و احکام آن در ظروف ما ظهور کرده است. به این جهت هم در ما و هم برای همه خاصیت هدایتی و رهبری آن از میان رفته است. پس، باید خود را از این پراکندگی راه‌ها و مسلک‌های متفرق نجات دهیم، تا بتوانیم پراکندگان وادی حیرت دنیا را به هدف خلقت و راه روشن بشریت آشنا کنیم.

مردم دنیا باید بدانند که ما با هدایت قرآن خیر آن‌ها را می‌خواهیم؛ ما از گمراهی مردم رنج می‌بریم. نفع‌جو، استثمارگر و استعمارگر نیستیم. قوانین ما، که متخذ از قرآن است، میان فقیر و غنی، قدرتمند و ناتوان، سیاه و سفید امتیاز قرار نداده و برای همه یکسان است. اما وقتی می‌توانیم این حقیقت را اعلام کنیم که در میان خود ما امتیازات فردی و طبقاتی وجود نداشته نباشد و در میان خود «رُحَمَاء»<sup>۱</sup> باشیم و از مسلک‌ها و روش‌های خود ساخته و تفرقه‌انگیز به نام دین برتر آیم و تنها به عروة قرآن، این حلقه رابطه‌ی خدایی محکم «الْوَلَقَى»<sup>۲</sup>، چنگ زنیم. ما از آویختن به تارهای اوهام به جایی نمی‌رسیم. حافظ می‌گوید:

مصلحت دید من آن است که یاران همه کار

بگذارند و خم طرّه یاری گیرند<sup>۳</sup>

ولی به عقیده ما در این زمان، و بلکه همیشه، هر کس خُم طرّه یاری بگیرد و به تارهای موی آن بیاویزد، نتیجه آن، مانند طرّه یار، پراکندگی و بی‌ثباتی و جهل و انصراف از حقیقت جدی حیات است. باید به جای آن گفت:

مصلحت دید من آن است که یاران همه کار

بگذارند و سر حلقه قرآن گیرند

به راستی، مصلحت و ضرورت و واجب اولی مسلمانان همین است. کافی است در این باب توجه کنیم به دعوت به تفکر و تأمل در قرآن و پیروی از هدایت آن و نیز سفارش‌های پی در پی رسول خدا<sup>(ص)</sup>، به خصوص در اواخر عمر شریفشان، و ائمه طاهرین<sup>(ع)</sup> درباره تمسک به قرآن و با آن حدیث مشهور و بلکه متواتر از طریق عامه و خاصه که درباره هدایت همیشگی مسلمانان آمده است که به بیراهه‌ها نروند و کور راه‌ها

۱. «مهربان». فتح (۴۸)، ۲۹.

۲. بقره (۲)، ۲۵۶؛ لقمان (۳۱)، ۲۲.

۳. دیوان حافظ، همان، ص ۱۱۷.



را در پیش نگیرند؛ یعنی همان وصیت پیامبر<sup>(ص)</sup> در آخرین ساعات عمر شریفش که فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي»<sup>۱</sup>. بعضی از عامّه به جای عترتی، سنتی آورده‌اند. فرقی ندارد؛ چرا که عترت و سنت ملازم یکدیگرند. پیروی از عترت<sup>(ع)</sup>، از جهت سنتی است که اهل بیت آورده یا نمایانده‌اند. سنتی که از طریق اهل بیت<sup>(ع)</sup> نباشد، یا به تصویب آن‌ها - که سرچشمه صاف و متصل به منبع نبوت‌اند - نرسیده باشد اعتباری ندارد. به هر حال، با این وصیت‌ها باید پرسید چرا مسلمانان از تمسک به قرآن روی گردانده‌اند؟

این بحث باقی می‌ماند که چگونه باید از میان سرچشمه قرآن بهره‌مند شد و به هدایت قرآن بازگشت، به خصوص غیر عرب‌زبانان که ندانستن زبان قرآن برای آن‌ها حجاب است. چرا نباید مسلمانان غیر عرب با زبان دین خود آشنا شوند؟ این همه مدارس و کلاس‌های زبان خارجی و فرهنگی، در هر گوشه و مدرسه‌ای، برای تفاهم با آن‌ها و فراگرفتن معلومات آن‌ها دایر شده است؛ چرا نباید برای فهم دین و قرآن، برای رسیدن به منابع اصلی دین بدون واسطه و برای دست یافتن به گنجینه‌های احادیث و کتب علمای بزرگ اسلام مدرسه‌ها و کلاس‌های مجهزی نداشته باشیم؟

### تأویلات، مجهولات و اسرائیلیات؛ حجاب فهم قرآن

دیگر از وظایف ما برای فهم قرآن این است که اول قرآن را از بافته‌های خیالباف‌ها و روایات مجعول و اسرائیلیات بیرون آریم. بنگرید مثلاً عرفان‌باف‌ها چگونه آیات را از وضوح و هدایت عموم و انطباق با وظایف روز خارج کرده‌اند! مانند تأویلات ملا عبدالرزاق کاشانی که فی‌المثل در تفسیر آیه «إِذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ»<sup>۲</sup>، - که فرمان خداوند به موسی برای جلوگیری از طغیان طاغی زمان است و سنت پیامبر بزرگی را درباره نجات امتی از طغیان، و راه روشن آن‌را می‌نماید - می‌گوید: مقصود این است که موسای عقل به سراغ فرعون نفس برود! یا در آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً»<sup>۳</sup> می‌گوید: مراد گاوِ نفس است! چرا اساساً باید نفس را کشت؟ نفس یعنی چه؟ و کشتن آن

۱. «من دو چیز گرانبها میان شما می‌گذارم: کتاب خدا و اهل بیت». نک: الامینی، الغدير، دارالکتب العربی، بیروت، ج ۴، ص ۹-۱۵۱، روایان حدیث «غدير» از شیعه و سنی.

۲. «به سوی فرعون برو که او سرکشی کرده و از اندلزه درگذشته». طه (۲۰)، ۲۴.

۳. «خداوند شما را می‌فرماید که گاوی را سر ببرید». بقره (۲)، ۶۷.



یعنی چه؟ اگر مقصود خواسته‌ها و شهوات است، که نباید آن را کشت! اگر ما بخواهیم این خواهش‌ها را در خود بکشیم، با کار خدا معارضه کرده‌ایم. باید خواسته‌ها را تعدیل و تزکیه کرد. هیچ‌جا تعبیر کشتن نفس نیامده است. قرآن می‌فرماید: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا. فَأَنفَعَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّيْنَهَا»<sup>۱</sup> در سوره «بقره»، که دومین سوره قرآن است، آن دستوری که برای بنی‌اسرائیل آمده بود، برای هدایت مسلمانان و نشان دادن وظیفه است و اسراری از هدایت دربر دارد. تأویل کردن آن به نفس‌کشی به راستی گناه است. گاو معبود بنی‌اسرائیل شده بود؛ چنان‌که بعد از خروج از مصر و غایب شدن موسی<sup>(ع)</sup> چند روزی از میان آن‌ها، به حسب همان علاقه و جاذبه، به سوی آن برگشتند: «وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْأَفْجَلَ بِكُفْرِهِمْ»<sup>۲</sup>. محبت و علاقه به «عجل» ذهن و اندیشه آن‌ها را پر کرده بود. بنابراین، بنی‌اسرائیل مأمور شدند تا گوساله‌ای که معبود یگانه و محبوب خود گرفته بودند، این حیوان شاختار پرخور را به طور رسمی بکشند؛ مانند قصاب ذبح کنند، تا این مانع فکری و نفسانی از سر راه قوم اسرائیل برداشته شود و عقل‌ها به سرها بازگردد. بنی‌اسرائیل مأمور شدند که برای ذبح بقره معبود و محبوب خود عید خون بگیرند؛ جمع شوند و آن را به دست خود بکشند. حالا این چه ربطی به نفس‌کشی دارد؟

بسیاری از مفسران، قرآن را به ذوق و هنر و به حسب معلومات خود تفسیر کرده‌اند؛ بلکه بعضی خواسته‌اند هنر و معلومات خود را به بهانه تفسیر قرآن بنمایانند! مثل بعضی ادبا و فلاسفه و متکلمان. حجاب دیگر قرآن روایات و احادیثی است که صحیح و سقیم و درست و نادرست آن منقح و بررسی نشده است. یک قسمت از این احادیث، مجهول و به دست صاحبان مسالک و مذاهب مختلف ساخته شده و بدعت‌هایی است. قسمت دیگری از آن‌ها هم از اوهام اسرائیلیات است که میان مسلمانان رایج شده است. از همان صدر اسلام و از آن زمان که امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> خانه‌نشین شد و ائمه<sup>(ع)</sup> در میان مسلمانان مهجور شدند و خلفای جور و عمال آن‌ها مردم را از توجه به ائمه طاهرين<sup>(ع)</sup> و تعلیم آن‌ها بازداشتند، بازار این‌گونه روایات، به نام رسول اکرم<sup>(ص)</sup> و یا ائمه طاهرين<sup>(ع)</sup>، رواج یافت. از همان صدر اول، بازار امثال کعب الأخبار و ابی‌بن کعب<sup>۳</sup>، در بیان و تفسیر مطالب قرآن، به

۱. «سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد؛ سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد، که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شده». شمس (۹۱)، ۷-۹.

۲. «و بر اثر کفرشان، [بهر] گوساله در دلشان سرشته شد». بقره (۲)، ۹۳.

۳. ملقب به «سید القراء»، صحابه پیامبر و از راویان حدیث.



خصوص آیاتی که راجع به قصص و داستان گذشتگان بود، گرم شد و مسلمانان که تشنه فهم و توضیح این مطالب بودند و منبع دیگری در دسترس آن‌ها نبود، این یافته‌ها را ضبط کردند و برای قبول عامه به رسول خدا<sup>(ص)</sup> نسبت دادند. شما نگاه کنید در این داستان آموزنده و هدایتی قرآن که درباره منشأ سحر شعبده و زیان آن‌هاست و بی‌پایه بودن آن‌ها چه چیزها بافته‌اند! «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ» تا آنجا که می‌فرماید: «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ». (آن‌ها که مشتری بازار سحر و شعبده‌اند خود به خوبی درک کرده‌اند که از زندگی برتر و عالی‌تر بهره‌ای ندارند). کسانی که پیرو این اوهام و خرافات‌اند بیچاره و درمانده و محکوم‌اند. این نمونه‌ای از مقصود هدایتی این آیه است که در تفسیر و توضیح آن مفصل نوشته‌ام. حال نگاه کنید به روایات اسرائیلی که در میان مسلمانان رایج شده و به بزرگان اسلام نسبت داده شده. ببینید چه چیزها بافته‌اند! هاروت و ماروت دو فرشته بودند که به زمین آمدند و در مقام امتحان، زن بدکاره‌ای، «زهره» نام، به آسمان صعود کرد و ستاره شد<sup>۱</sup> و از اینجا معلوم می‌شود که از قدیم زن‌های بدکاره - البته آن‌ها که فاحشه الرجال و الزعماء بودند - «ستاره» نامیده می‌شدند! پناه بر خدا!

دیگر اینکه شما را به خدا بیایید قرآن را از دست غمّالِ اموات - که این یکی مخصوص کشور شیعه است - بیرون بیاوریم. آن‌را از این مجالسی که هر گونه آدمی و با هر وضعی در آن شرکت می‌کند نجات بدهیم. چنان شده است که هر جا صدای قرآن بلند می‌شود، مثل این است که صدای مرگ بلند شده است! این کتاب حیات، کتاب حرکت، کتاب قدرت، کتاب هدایت، کتاب ایمان، ببینید که در میان ما به چه روزی افتاده است! اگر آن‌را قرائت می‌کنیم، باید با تفکر و تأمل و تدبّر باشد، همچنان‌که گفته‌اند باید ضمیر خود را از هر خیالی خالی کنیم و خود را مخاطب آیات بدانیم. تصور کنیم که در عصر ما و برای ما نازل شده و رسول خدا<sup>(ص)</sup> آن‌را برای ما قرائت می‌کند. قرآن را باید به محیط تفکر و تحقیق بیاوریم. «وَلَقَدْ يَسْرَتْنَا آلَافْرَآنَ لِذِكْرِ فَهْلٍ مِنْ مَّذَكِرٍ»<sup>۲</sup>. جمله آخر این آیه چند بار در یک سوره تکرار شده است. این مشیت ازلّی الهی و قدرت و نیرو است که به صورت حروف و کلمات درآمده و در حد فکر و اندیشه و گوش هوش بشر آسان گشته است. پی در پی می‌گوید: «فَهْلٍ مِنْ مَّذَكِرٍ»؟ باید نخست قفل غرورها، هواها، کبرها، غفلت‌ها را

۱. درباره این افسانه و رد آن از سوی ائمه<sup>(ع)</sup> نکه البحرانی، تفسیر البرهان، قم، اسماعیلیان، ج ۱، صص ۱۳۶-۱۳۷، حدیث ۲-۱، ذیل آیه شریفه.

۲. «و هر آینه قرآن را برای یادآوری و پند گرفتن آسان ساختیم، پس آیا یادآورنده و پندگیرنده‌ای است؟» قمر (۵۴)، ۱۷.



باز کنیم، تا پرتو انوار قرآن بر ضمیر صاحبان ضمیر و قلب بتابد. «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ أَلَمْ يَكُنْ عَلَى قُلُوبِ أَهْلَيْهَا»<sup>۱</sup> «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا. وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَغْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»<sup>۲</sup>

در قسمت دوم این بحث، که طریق استفاده از قرآن و حجاب‌های مانع از آن است، تا آنجا که وقت اجازه می‌داد به عرض آقایان و سروران رساندم؛ ولی مفصل این بحث فرصت بیشتری لازم دارد.<sup>۳</sup> شب گذشته و آقایان خسته شده‌اند. اگر توفیق و فرصتی پیش آید، این بحث را در جلسه دیگر تکمیل می‌کنم. از آقایان عذر می‌خواهم. امید است از لغزش‌های سخن و کلام درگذرند و عفو می‌طلبم. چنان‌که عرض کردم، حال روحی و جسمی مخلص، مساعد نیست. چون نخواستم تقاضای برادران گرامی را رد کنم مصدع شدم. از خداوند برای همه توفیق می‌طلبم و امیدوارم همه ما را در راه خیر و صلاح و فهم دین و هدایت قرآن هدایت فرماید. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. «آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند؟ یا [مگر] بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟» محمد (۴۷)، ۲۴.
۲. «قطعاً این قرآن به [آینی] که خود پایدارتر است راه می‌نماید، و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند، مژده می‌دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود». اسراء (۱۷)، ۹-۱۰.
۳. مختصری درباره این موضوع در مقدمه تفسیر پرتوی از قرآن آمده است.